

یک دوست کاغذی





در دلت امید بکار

آغاز هر کار نام خداست. سلام دوستان بهتر از جان کوله پشتی، حال و احوالتان چطور است؟ امید که خوب و خوش و سلامت باشید و هیچ غمی در دل نداشته باشید. راستی بچه‌ها چند روز دیگر، تولد روزنامه‌ی شهرآراست. خوب است بدانید در سوم خرداد ۱۳۸۸ شهرآرا که تا آن زمان هفته‌نامه بود، به روزنامه تبدیل شد. یعنی الان روزنامه ۱۷ ساله است. اگر نگاهی هم به تقویم انداخته باشید، حتما دیده‌اید که مهم‌ترین مناسبت‌های این هفته، سوم خرداد، سالروز آزادسازی خرمشهر در سال ۱۳۶۱ از دست دشمن بعثی متجاوز، روز مقاومت است. بچه‌های عزیز، این یک واقعیت است که پیروزی، نتیجه‌ی مقاومت و صبر است. مردم ایران در طول تاریخ چه جنگ تحمیلی ۸ ساله عراق علیه ایران به سرکردگی صدام حسین و چه در جنگ تحمیلی دوم و سوم آمریکا و رژیم کودک‌کش اسرائیل به همه‌ی دنیا نشان داده است که با داشتن اراده و امید، شکست معنایی ندارد. بله با ایستادگی و اتحاد می‌توان بزرگ‌ترین سختی‌ها را پشت سر گذاشت و به پیروزی رسید. همان‌طور که مردم شجاع ایران با حضورشان در میدان خیابان درس مقاومت را به صورت عملی به همه‌ی آزادگان دنیا آموختند. پس بیایید در دل‌هایمان دانه‌ی امید بکاریم و چون سروی در برابر طوفان‌ها مقاوم باشیم.



طیبه ثابت

*دشمن بعثی: ارتش متجاوز صدام



فهرست

- کشتن دیواری ایستاده ۱/
- رئیس جمهور مهربان ۲/
- جا وسایلی ۳/
- یک دوست کاغذی ۴/
- سالاد سیب‌زمینی و پیازچه ۶/
- خواندن‌های تازه ۷/
- شهر استقامت و شجاعت ۸/
- تلاش و هدفمندی از نتیجه مهم‌تر است ۱۰/
- دلچسپه ناخن سفید ۱۲/
- مهربانی‌های کوچک ۱۴/
- همیشه برای خودت هدفی داشته باش ۱۶/

صاحب‌امتیاز:

- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سرمدیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- دبیر ضمائم:
- ارژنگ حائمی
- دبیر کوله پشتی:
- طیبه سادات ثابت
- مدیر هنری:
- سید هاشم دقیق
- گرافیک و صفحه‌آرایی:
- ملک جمعی
- ویراستار:
- طیبه غلام‌زناپی

پست الکترونیک:

- sabet@shahrara.com
- نشانی سایت:
- shahraranews.ir/fa/kids
- پیام‌رسان روزنامه: ۰۹۰۵۴۶۵۸۰۶
- نشانی: خیابان کوهسنگی
- ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۱-۵
- داخلی مستقیم کوله پشتی: ۲۷۸
- توزیع و امور مشترکین: ۵-۳۷۲۸۸۸۱-۵
- داخلی ۴۷۱ و ۴۷۲



۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۵
شماره ۲۸۵



زنگ ورزش

کشش دیواری ایستاده

سلام کوچولوهای دوست داشتنی و ورزشکار. حالتان چطور است؟ امروز می‌خواهیم حرکتی کششی انجام دهیم که مچ پا و کتف‌های شما را تقویت می‌کند.

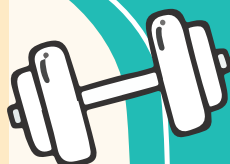
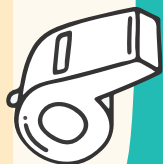
به چند کاغذ رنگی نیاز داریم. به مادر و پدر بگویید این کاغذهای رنگی را در ارتفاعات مختلف که کمی از قد شما بلندتر باشد روی دیوار بچسبانند.

حالا پشت به دیوار بایستید و دست‌های خود را بالا ببرید و سعی کنید با کشش، دست‌هایتان را به برجسب‌ها برسانید و حداقل ۵ ثانیه در این حالت نگه دارید.

یادتان باشد بدن باید در حالت کشش باشد و پاها را جابه‌جا نکنید.



نازنین صفاییان



رئیس جمهور مهربان

شعر



مهره هاشمی

با آن همه کار زیاد اما
دیدم لب تو باز خندان بود
امروز فهمیدم که صبح و شب
فکر تو پیش کل ایران بود

اما تو در یک روستا بودی
یک روستای دور افتاده
همراه مردم راه می رفتی
در کوچه های خاکی ساده

من فکر می کردم تو در تهران
در یک اتاق گرم می مانی
آنجا فقط از صبح، پشت میز
هی می نویسی، نامه می خوانی





۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۵
شماره ۲۸۵



کاردستی



طاهره عرفانی

جا وسایلی

اگر دوست دارید یک جاوسایلی شخصی داشته باشید که بتوانید جوراب، مقنعه، شال یا روسری خود را در آن قرار دهید تا دیگر دنبال آن‌ها نگردید، بایک جعبه می‌توانید، برای خود یک جاوسایلی زیبا درست کنید.

پس دست به کار شوید. ابتدا به اندازه‌ی کف کارتن پارچه‌ای را برش بزنید و به کف کارتن بچسبانید. سپس به اندازه‌ی بلندی کارتن، کمی بیشتر طناب یا روبان یا نوار پارچه‌ای یک اندازه برش بزنید. طناب‌ها را از لبه‌ی کف کارتن کنار هم بچسبانید. بعد از اتمام، دور آن را نوار بچسبانید. حالا طنابی را به کنار کارتن بچسبانید. طناب را از لابه‌لای طناب‌های یکی از رویکی از زیر عبور دهید. در دور بعدی برعکس یکی از زیر و دیگری از روی عبور دهید. در پایان کارتن را روی پارچه‌ای قرار دهید. مطابق شکل برش بزنید. آن را داخل کارتن بچسبانید. لبه‌ی پارچه را به بیرون برگردانید و سپس آن را بچسبانید. در پایان می‌توانید با گل مصنوعی آن را تزئین کنید. حالا شما یک جاوسایلی شخصی زیبا دارید.



چی لازم داریم؟

جعبه یا کارتن

چسب حرارتی

طناب یا نخ‌های ضخیم یا نوارهای پارچه‌ای

پارچه‌ی بی‌استفاده

وقتی با روزنامه شهرآرا آشنا شدم یک دوست کاغذی

این قسمت: نویسنده شدن راهنمایی می‌خواهد

داستان



راوی: پیمان

خوبی اومدین بچه‌ها. امروز سالگرد انتشار روزنامه‌ی شهرآراست. خیلی خوش اومدین... دوست بابا همان طور که ما را با بخش‌های مختلف روزنامه آشنا می‌کرد، ادامه داد: «بچه‌ها هر روزنامه‌ای از مدیر مسئول، سردبیر، خبرنگار، ویراستار، تصویرگر، صفحه‌آرا، عکاس و کارمندان اداری تشکیل میشه. کار روزنامه‌ها اطلاع‌رسانی

درست و دقیق به مردم. مثلاً اونایی که سروان میز نشستن، اخبار حوادث رو تهیه می‌کنن. همکاران اون میز، اخبار ورزشی رو آماده می‌کنن.» ردیف میزها را که جلو می‌رفتم چیزهای جالبی از روزنامه و افرادی که در آن مشغول تهیه‌ی تازه‌ترین اتفاق‌های شهر بودند یاد می‌گرفتم. سرویس اجتماعی، سرویس ادب و هنر، سرویس محلات، ضمائم مترو و شهربانو.

از راهرویی طولانی رد شدیم. کمی جلوتر، به میزی رسیدیم که رویش ردیفی از نشریه‌های «کوله‌پشتی» بود. پشت میز، خانمی نشسته بود. آقای حاتمی خندید و گفت: «این هم سرویس کودکان یعنی «کوله‌پشتی» که مخصوص شماست.» ما با خانم ثابت و خانم کرمی درباره‌ی اینکه چطور می‌شود نویسنده‌ی «کوله‌پشتی» شد، صحبت کردیم و فهمیدیم روزنامه شهرآرا برای بچه‌های علاقه‌مند به نویسندگی و شعر و خبرنگاری کارگاه آموزشی رایگان در طول سال برگزار می‌کند و کلی طرف دار دارد. علی دوست داشت شعر نوشتن را یاد بگیرد. احسان می‌خواست قطعه ادبی و داستان نویسی را دنبال کند و من دوست داشتم نویسنده‌ی «کوله‌پشتی» باشم.

کمی بعد، بابا آمد دنبال ما تا به خانه برگردیم. توی راه، ما

آن روز بابا که از سرکار برگشت، روزنامه‌ی «شهرآرا» را روی میز گذاشت. با کنجکاوای همیشگی‌ام تا خواستم روزنامه را ورق بزنم، یک نشریه‌ی رنگی کوچک به من چشمک زد. رویش نوشته بود «کوله‌پشتی ضمیمه‌ی روزنامه شهرآرا». چه جالب روزنامه، یک بچه روزنامه هم داشت.

با ذوق و شوق نشستم و مشغول خواندن مطالب سرگرم‌کننده‌اش شدم. بالای صفحه‌ای نوشته شده بود: «شما هم می‌توانید نویسنده‌ی افتخاری ما باشید.» فکری توی ذهنم جرقه زد. دویدم سمت بابا و گفتم: «بابا اینجا نوشته منم می‌تونم نویسنده‌ی افتخاری بشم. باید چی کار کنم؟»

بابا خندید و گفت: «جدی میگی. اتفاقاً من دوستی توی روزنامه دارم. می‌تونم هماهنگ کنم بری اونجا و خودت پرسی.» نمی‌توانستم این تصمیم بزرگ را توی دلم نگه دارم. این بود که به علی و احسان زنگ زدم و ماجرا را گفتم. با خوشحالی گفتند که آن‌ها هم می‌خواهند روزنامه را از نزدیک ببینند. بابا گفت: «اجازه‌شان را حتما بگیرند.» سرانجام روز موعود فرا رسید. بابا و بچه‌ها به سمت روزنامه راه افتادیم. علی گفت: «راستی احسان این همه عکس و خبر و گزارش را چطوری می‌شود در یک روز جمع کرد؟» احسان ادامه داد: «خب حتماً روزنامه افراد زیادی برای این کار دارد.»

خیلی زود به دفتر روزنامه که توی یک ساختمان بزرگ بود رسیدیم. آدم‌های زیادی با عجله رفت‌وآمد می‌کردند. وارد یک سالن بزرگ پر از میز و رایانه شدیم. صدای زنگ تلفن‌ها و تق‌تق کیبورد‌ها همه جا پیچیده بود. دوست بابا، آقای حاتمی به استقبالمان آمد و بعد از سلام و احوال‌پرسی گفت: «چه روز





۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۵
شماره ۲۸۵

وقتی به خانه رسیدیم، همان جا روی تخت نشستم و کتابی را که خانم ثابت داده بود باز کردم و خواندم. بعد دفترم را آوردم و شروع کردم به نوشتن داستانی کوتاه درباره‌ی آنچه در روزنامه دیده بودم.

وقتی داستانم تمام شد با کمک مامان مطلبم را به روزنامه فرستادم.

درباره‌ی چیزهایی که امروز دیده بودیم حرف زدیم. فهمیدم روزنامه فقط چند تا کاغذ چاپ شده نیست؛ آدم‌های زیادی تلاش می‌کنند تا خبرها و اتفاق‌های مهم را به دست مردم برسانند. فهمیدیم نویسنده بودن فقط خیال بافی نیست، باید قوانین نوشتن را یاد گرفت و هر خبری، ارزش شنیدن ندارد. باید خوب نگاه کرد، خوب فکر کرد و درست و راست نوشت.





سالاد سیب زمینی و پیازچه

بابا ظهر که به خانه آمد گفت: خوب است عصری به خانه‌ی مادر بزرگ برویم. بچه‌ها از این خبر خیلی خوشحال شدند. مادر هم تصمیم گرفت برای عصرانه یک سالاد فوری و خوش مزه درست کند تا به خانه‌ی مادر بزرگ ببرند و با هم بخورند. مادر ابتدا چند عدد سیب زمینی را آب پز کرد. پروانه به مادر کمک کرد و سیب زمینی‌ها را پوست کند. مادر سیب زمینی‌ها را نگینی خرد کرد. بعد مقداری پیازچه خرد کرد و یک پیمانه ذرت کنسروی هم به آن‌ها اضافه کرد. مادر از پروانه خواست که نمک و فلفل و مقداری سس مایونز بیاورد. بعد همه‌ی مواد را با هم مخلوط کرد. مادر سالاد را در ظرف ریخت. بعد منتظر ماندند تا پدر از سرکار به خانه برسد و با هم به خانه‌ی مادر بزرگ بروند.

بچه‌ها سالادهای فصل تابستان برای هوای گرم خیلی مفید هستند. سعی کنید که در فصل گرما، سالاد بیشتر بخورید.



چی لازم داریم؟

سیب زمینی آب پز: سه عدد متوسط

پیازچه: یک پیمانه

ذرت کنسروی: یک پیمانه

نمک و فلفل: به میزان لازم

سس مایونز: به میزان دل خواه





۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۵
شماره ۲۸۵

خواندنی‌های تازه

معرفی کتاب



هرکتاب تازه، تجربه‌های خوب و اطلاعات و دانش نویی را به شما هدیه می‌دهد. کتاب‌های پیشنهادی ما به شما بچه‌های علاقه‌مند به دانایی، کتاب «یک سفر سریع» و کتاب «چرا چرا چرا» است که با خواندن آن‌ها مطالبی را درباره‌ی موضوعاتی مثل؛ باید در برابر زورگویی ایستاد و کنجکاو بودن می‌آموزید.



کتاب: یک سفر سریع
نویسنده: نغمه رحیمی پور و سمیه خالقی
انتشارات: تربیت ماندگار
رده سنی ۸ تا ۱۰ سال

داستان این کتاب درباره‌ی حلزونی است که آرزوی دیدن مادر بزرگش را دارد، اما به علت سرعت کندش نمی‌تواند جایی برود. حلزون کوچولویک روز متوجه می‌شود با سرعت زیادی حرکت می‌کند. او که از این اتفاق تعجب کرده است، با سؤال از حیوانات مختلف تلاش می‌کند علت این حرکت سریع را کشف کند. خب بچه‌های عزیز به نظر شما چه چیزی باعث سرعت حلزون شده است؟ برای پیدا کردن این جواب، بهتر است خودتان کتاب را بخوانید.



هانی و هانی

داستان این کتاب درباره‌ی درخت گیلاسی است که پرنده‌های زیادی روی آن زندگی می‌کنند. یکی از پرنده‌ها، دارکوب زورگویی است که به پرنده‌های دیگر زور می‌گوید. پرنده‌ها هم در جواب زورگویی‌های او، بدون هیچ چون و چرایی می‌گویند: چشم. یک روز پرنده‌ای جدید روی درخت می‌نشیند و آواز می‌خواند و وقتی دارکوب به او می‌گوید: آواز نخوان، به جای چشم گفتن می‌پرسد: چرا؟

خب بچه‌ها اگر دوست دارید ببینید این پرنده موفق می‌شود که در مقابل زورگویی دارکوب بایستد یا نه، این کتاب را بخوانید.



کتاب: چرا چرا چرا؟
نویسنده: سمیه ژوبرت
انتشارات: سوره مهر ۱۳۹۶
رده سنی ۸ تا ۱۰ سال



خرمشهر را بهتر بشناسیم

شهر استقامت و شجاعت

پیمان به عکسی از خرمشهر نگاه کرد و گفت:
خرمشهر باید جای قشنگی باشد.
علی گفت: خرمشهر یک شهر مرزی است. خرمشهر
این طرف آب است و عراق آن طرف آب. خرمشهر پر
از درخت نخل است و کنار سه رود بزرگ به نام اروند،
بهمنشیر و کارون قرار دارد.



خرمشهر یک شهر خیلی
قشنگ و سرسبز در جنوب
ایران است. به خاطر
همین سرسبزی اسمش را
خرمشهر گذاشته‌اند. بیا بید
سری به این شهر زیبا بزنیم و
آنجا را بهتر بشناسیم.



بابای علی گفت که سربازان شجاع ایران تلاش کردند
شهر را از دشمن پس بگیرند. آن‌ها نزدیک دو سال
جنگیدند تا بالاخره در عملیات
بیت المقدس در سوم خرداد ۱۳۶۱
توانستند خرمشهر را آزاد کنند.



بچه‌ها این را که شنیدند، هورا هورا کنان بالا و پایین
پریدند. بعد هم شروع کردند به جنگ بازی. توی
بازی، بچه‌ها قهرمان‌های خرمشهر بودند و داشتند
شجاعانه با دشمن می‌جنگیدند: بنگ و بنگ و
بنگ....





میلاد در یک فیلم دیده بود که مردم خرمشهر تصمیم گرفتند در کنار نیروهای ارتش و بسیج از شهرشان دفاع کنند. لشکر دشمن خیلی بزرگ بود. نیروهای خرمشهر تعدادشان خیلی کم بود. با این همه آنها با شجاعت جلوی دشمن ایستادند.



علی از پدرش شنیده بود که سال‌ها پیش دشمن به آنجا حمله کرد. سربازان عراقی شهرها را بمباران کردند و با قایق از آب رد شدند. تانک‌هایشان را هم از راه خاکی آوردند و به این شهر حمله کردند. جنگ در آخرین روز تابستان سال ۱۳۵۹ شروع شد.



بچه‌ها رفتند پیش بابای علی که داشت ماشینش را تعمیر می‌کرد. بابای علی گفت: جنگ که شد، مرده‌ها و جوانان شهر ماندند تا از شهرشان دفاع کنند. این قهرمان‌ها در کنار نیروهای نظامی ۳۴ روز مقاومت کردند. بین قهرمان‌های شهر نوجوانی ۱۳ ساله هم بود که اسمش بهنام محمدی بود. خیلی شجاع بود.



بابای علی گفت: دشمن وقتی دید مردم شهر تسلیم نمی‌شوند کلی نیروی جدید با خودش آورد و بالاخره خرمشهر به دست دشمن افتاد. نیروهای دشمن هر کسی را که در شهر مانده بود شهید کرد. هر چه در خانه‌ها بود، دزدیدند و خراب کردند و آتش زدند. آن وقت مردم ایران اسم این شهر را خونین شهر گذاشتند.



ورزشکار و هنرمند نمونه:

تلاش و هدفمندی از نتیجه مهم تر است

«مهم ترین چیزی که در ورزش مستمر در آدم رشد می کند، به نظر من حس خوب خودباوری است.»
آنچه خواندید دیدگاه نورا ده باشی، ۱۱ساله و دانش آموز پایه ی پنجم مدرسه ی حضرت زینب (س) دربارهی ورزش است. او در کنار ورزش حرفه ای، هنرراهم دنبال می کند و در درس هم دانش آموز نمونه ای است. گفت وگویی ما با نورا را در ادامه بخوانید.

شبنم کریمی

عاشق آب بازی

از وقتی یادم می آید، عاشق آب بازی و شناور شدن روی سطح آب بودم و از ۶ سالگی آموزش شنا را آغاز کردم. همان سال اول در مسابقات شنای باشگاه های مشهد در رشته ی شنای قورباغه در رده ی سنی خودم، دوم شدم. این نتیجه، انگیزه ام را برای شنای حرفه ای قوی تر کرد تا آنجا که عضو تیم هیئت شنا شدم و به مدت دو سال روزی سه ساعت بعد از مدرسه راهی استخر می شدم. پس از مدتی به دلیل برخی عوارض ناشی از کلر آب دچار نفستنگی های مکرر هنگام تمرین می شدم و با دستور پزشک از ادامه فعالیت در این رشته ی ورزشی منع شدم. با این حال سال گذشته در مسابقات شنای فرزندان کارکنان شهرداری مشهد در رشته ی شنای قورباغه در رده ی سنی خودم دوم شدم.

ورزش تیمی شیرین تر است

پس از اینکه به اجبار، شنای حرفه ای را کنار گذاشتم، والیبال را شروع کردم. برخلاف شنا، در ورزشی مانند والیبال همه چیز به کار تیمی خوب بستگی دارد. همین باعث شده بود هفته های اول هربار که از تمرین برمی گشتم کلی ناراحت باشم که چرا من باید تاوان اشتباه دیگری را بدهم، اما کم کم فهمیدم که باید به هم بیشتر کمک کنیم و با تیزبینی خطا های یکدیگر را پوشش دهیم. شاید از این نظر، ورزش تیمی شیرین تر هم باشد.





شانس زندگی من

به قول مادرم بزرگ‌ترین شانس زندگی من این بوده است که بهترین مربی‌ها در مسیر زندگی‌ام قرار گرفته‌اند. از استاد عابد، استاد نقاشی‌ام و استاد یاسمین تنها که فلوت و عود را از ایشان آموزش گرفته‌ام و در پیشرفت‌های من نقش مهمی داشته‌اند سپاسگزارم.

از همه مهم‌تر از مادرم که در همه‌ی این سال‌ها بهترین مشوق من بوده و گاهی ساعت‌ها پشت در کلاس‌ها منتظر مانده است، قدردانی می‌کنم.

پدرم هم در درس‌هایم خیلی کمک‌آمیز است و گاهی تا نیمه‌شب پایه‌پای من می‌نشیند تا تکالیفم را به خوبی انجام دهم. با انگیزه‌ای که پدرم داد، در مسابقات شهر ریاضی هم شرکت کردم. تیم ما دو مرحله از مسابقه را با موفقیت پشت سر گذاشت.



به عشق مادرم

تمرین‌های ما در رشته‌ی شنا هر روزه و طولانی مدت و تقریباً اجباری بود. گاهی پیش می‌آمد حوصله نداشته یا خسته باشم و کم بیاورم، اما مادرم همیشه پیش از هر تمرین یا مسابقه‌ای به من یادآوری می‌کرد: «تومی تونی واز پس این سختی‌ها برمی‌ای!» این روحیه‌دادن‌ها، شخصیت مرا خیلی قوی‌تر کرد و باعث شد هر بار که تلاش می‌کردم بهتر از روز پیش باشم.

البته گاهی ممکن است با وجود تلاش به نتیجه‌ای که دوست داریم نرسیم که اینجا مهم نتیجه نیست بلکه سعی و همدفندی ماست. مثلاً پارسال با وجود موانعی که برای سلامتی‌ام داشتم در مسابقات شنا آموزش و پرورش شرکت کردم. خیلی خوشحال بودم از اینکه فرصتی دارم برای برنده شدن تا شاید ذره‌ای از زحمات مادرم را جبران کرده باشم. تمام طول مسیر شنا، فقط به مادرم و پیروزی به عشق او فکر می‌کردم. در مسیر برگشت ناگهان ماهیچه‌ی پایم دچار گرفتگی بدی شد که با وجود درد شدید جان‌زدم و بالاخره خودم را به نقطه‌ی پایان رساندم، اما مقام نیاوردم. خیلی غمگین بودم، اما وقتی به مدرسه رسیدم، معلم‌مان خانم دشتی نژاد به بچه‌ها گفته بود بابت تلاشی که کردم، حسابی تشویق‌م کنند.

بدون ورزش و هنر؟ هرگز!

در نقاشی و موسیقی هم فعالیت می‌کنم. امسال در مسابقات نقاشی آموزش و پرورش در بخش سیاه‌قلم شرکت کردم که هنوز نتایج آن اعلام نشده است، اما پارسال در مسابقات موسیقی استان سوم شدم.

زمانی که از ساز زدنم باید ویدئو ارسال می‌کردم، سرماخورده بودم و سرفه می‌کردم. ساز تخصصی‌ام فلوت بود که به نفس زیادی نیاز داشت، شاید بیش از ۶۰ تا ۷۰ بار ویدئو گرفتم تا بالاخره موفق شدم.

بدون ورزش و هنر نمی‌توانم زندگی کنم، هریک جایگاه مهمی در زندگی روزمره‌ام دارند. در هر شرایطی کلاس‌ها را می‌روم و سعی می‌کنم طوری تمرین کنم که انگار هر بار دارم مسابقه می‌دهم. از بچگی

عاشق اسب سواری بودم. ۸ ماه است که هفته‌ای یک بار برای آموزش سوارکاری می‌روم و مربی‌ام عموکویان را خیلی دوست دارم.



دلیجه ناخن سفید

دنیا پر از آفریده‌های زیبا، عجیب و گاهی ناشناخته است. می‌خواهیم برای شما دانستنی‌های جالبی از زندگی جانوران بومی و غیربومی کشورمان بگوییم. در این شماره **دلیجه کوچک** را معرفی می‌کنیم.



عمر زندگی

۱۰ تا ۱۵ سال

دلیجه کوچک

نام علمی: Falco naumanni
نام انگلیسی: Lesser Kestrel



رده

پرنده

راسته

شاهین سانان

خانواده

شاهینیان

دشمنان

شاهین‌های بزرگ، جغد‌های بزرگ، کلاغ، مار، کربه‌های وحشی

لانه

در باغ‌های قدیمی و دره‌های سنگی به سر برده و به صورت گروهی در سوراخ دیوارها و شکاف صخره‌ها، آشیانه می‌کند.





۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۵
شماره ۲۸۵

ویژگی های ظاهری

طول بدن ۲۸ تا ۳۳ سانتی متر
دلیجه کوچک، اندکی کوچک تر و لاغرتر از دلیجه معمولی است
و بال هایش اندکی باریک تر و کوچک تر
و همچنین ناخن های سفید رنگ دارد.
طول بال ها ۵۸ تا ۷۲ سانتی متر
نرها، روی تنه قرمز بلوطی، خاکستری، شاه پره های اولیه
و ثانویه سیاه و دم خاکستری است که در انتها نوار سیاهی دارد.
همچنین سر خاکستری رنگ دارد.
در پرنده ماده، روی تنه قهوه ای با خال های فراوان تیره رنگ
دید می شود و دم قهوه ای بلوطی که انتهای آن سیاه است.

پرنده نر



پرنده ماده

خصوصیات رفتاری

پرنده ای اجتماعی است
بال زدن های سریع تر از دلیجه معمولی دارد.
برخلاف سایر شاهین ها در جا بال زنی نمی کند.



جوجه آوری

از اوایل تا اواسط اردیبهشت
بین ۴ تا ۶ تخم سفید تا نخودی رنگ پریده
با خال های قرمز مایل به زرد و گاهی لکه های
قرمز یا قهوه ای مایل به قرمز می گذارد.
باز شدن تخم ها ۲۸ تا ۲۹ روز طول می کشد.
جوجه ها تا حدی ناتوان و برای تغذیه وابسته به
والدین هستند.
در ۲۸ روزگی آشیانه را ترک می کنند ولی
همچنان تا چند هفته پس از آن در کنار والدین
باقی می مانند.

وضعیت حفاظت

در معرض انقراض

پراکندگی در جهان



دلیجه کوچک در آسیای میانه تا
شمال چین، اطراف دریای مدیترانه،
جنوب اروپا، خاورمیانه و آفریقا
پراکندگی دارد.

پراکندگی در ایران



به صورت تابستان گذران معمولاً
در شمال، مرکز و شمال شرق کشور
و همچنین غرب زاگرس و جنوب تا
استان فارس دیده می شود.

تغذیه

بیشتر از حشرات تغذیه می کند، اما
گاهی به شکار پستانداران
و پرندگان کوچک، مارهای کوچک،
مارمولک ها و قورباغه ها می رود.

در شماره ۲۵۹ کوله پستی دلیجه
معمولی را معرفی کرده بودیم

نکته

مهربانی‌های کوچک

کمیک



مرجان اسغانی

برای درست و خوب زندگی کردن، همه‌ی ما نیاز به راهنمایی‌های شایسته داریم. اما ما همیشه بهترین راهنما برای زندگی ایده‌آل بوده و هستیم. امام محمد باقر (ع) امام پنجم ما مسلمانان که بسیار به علم و دانش علاقه‌مند بوده‌اند و به باقرالعلوم شهرت دارند، فرموده‌اند: «خداوند کسانی را که نیکوکار هستند خیلی دوست دارد.» بچه‌های عزیز ما هم می‌توانیم با کارهای خوب کوچکی که برای دیگران انجام می‌دهیم، به آن‌ها کمک کنیم و خدا را از خود خوشحال کنیم.



۱
امان میگه
کلاست تموم شده بیا
عصرونه بخوریم.

۲
الان میام
یک کار مهمی دارم باید
تمومش کنم.



۳
واقعنی؟
چه کار مهمیه؟

۴
برای یکی از
هم کلاسی‌هامه. تموم
بشه میام.

۵
میشه موبایل
نیم ساعت دیگه دستم
باشه؟

۶
پسرم مگه
کلاست تموم نشده؟





۷ چرا، ولی یکی از بچه‌ها اینترنتش قطع و وصل می‌شد. گفتم خلاصه‌ی درس رو برایش می‌فرستم.

۸ آفرین پسرم که به فکر دوستت هستی. حتما کمکش کن.



۹ داداشی اگه کمک می‌خوای بهم بگو.

۱۰ آره. اگه این ورقه‌ها رونگه داری تا ازش عکس بگیریم و برای دوستم بفرستم خوبه.



۱۱ خلاصه‌ی درس و عکس یادداشت‌هام رو برات فرستادم. اگه جایی رو متوجه نشدی بهم پیام بده.

۱۲ دستت درد نکنه پیمان. خیلی کمک کردی وگرنه من نمی‌تونستم درس جدید رو یاد بگیرم.

همیشه برای خودت هدفی داشته باش

روایت



دنیا پر است از آدم‌های جور و اجور، آدم‌هایی با فکرها، سلیقه‌ها، آرزوها و هدف‌های مختلف. شاید یک روز با خودت به این موضوع هم فکر کرده‌ای که چگونه یک نفر می‌تواند آن قدر در کار و هنری، موفق باشد که همه او را بشناسند و از موفقیت‌هایش با هم صحبت کنند. اولین و مهم‌ترین عاملی که باعث موفقیت یک فرد در کار، زندگی و تحصیل می‌شود، داشتن هدف درست و خوب و مناسب و داشتن اراده و تلاش کافی است. پس چه خوب است از همان اول، به دنبال شناختن خود و استعدادهایتان باشید و با یک بزرگ‌تر درباره‌ی هدف‌هایتان مشورت کنید تا هدفی هماهنگ با استعدادهایتان انتخاب کنید و در این راه انرژی‌تان را به کار ببندید.



اسم این پسر خوش فکر و زبورزنگ، مهدی براتی است. مهدی دانش‌آموز موفق پایه‌ی چهارم از نظر درس و اخلاق است.

پای صحبت او اگر بنشینیم زود متوجه می‌شویم که بیشتر از سنش فکر و اطلاعات دارد. یکی از علاقه‌مندی‌های او بعد از درس و کتاب و مدرسه اش، مطالعه‌ی مجلات دانش‌آموزی و کتاب‌های علمی در باره زندگی جانوران، شگفتی‌های فضا و آسمان‌ها و کتاب‌های مذهبی در مورد زندگی امامان است.



فوتبال ورزش مورد علاقه ی مهدی است
و اطلاعات فوتبالی اش خیلی خوب است.
او دوست دارد فوتبال را حرفه ای ادامه دهد و
یک فوتبالیست مشهور در ایران و جهان شود.



این پسر فوتبالی به گل و گیاه هم علاقه ی فراوانی
دارد به طوری که طریقه ی نگهداری و آبیاری
گلدان های خانه را بهتر از همه می داند.



مهدی، احترام به بزرگ ترها مخصوصاً پدر بزرگ
و مادر بزرگ را هیچ زمانی فراموش نمی کند و
هر کمک و کاری از دستش برای آن ها بر بیاید،
دریغ نمی کند. آفرین به این پسر مؤدب!



نظم و برنامه ریزی یکی از دلایل
موفقیت او در درس و ورزش
است. معمولاً مهدی سر ساعت
می خوابد تا برای کارهای مورد
نظرش، وقت کم نیاورد.



باتشکر از مامان مهدی





تصویرگری:
استودیو شهرزاد